

**خطبه­­­­­­­­­­ی آن حضرت در بیماریشان براى زنان مهاجر و انصار**   
**سوید بن غفله گوید: هنگامى که حضرت فاطمه علیهاالسلام بیمار شد،( به همان بیمارى که در اثر آن از دنیا رفت)، زنان مهاجر و انصار به عیادت ایشان آمده و گفتند: اى دختر پیامبر ِخدا با این بیمارى حالت چطور است؟**   
**آن حضرت حمد و سپاس الهى را گفته و برپدرشان درود فرستادند و فرمودند:**   
**اَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عائِفَةً لِدُنْیا کُنَّ، قالِیَةً لِرِجالِکُنَّ، لَفَظْتُهُمْ بَعْدَ اَنْ عَجَمْتُهُمْ، وَ سَئِمْتُهُمْ بَعْدَ اَنْ سَبَرْتُهُمْ، فَقُبْحاً لِفُلُولِ الْحَدِّ وَ اللَّعْبِ بَعْدَ الْجِدِّ، وَ قَرْعِ الصَّفاةِ وَ صَدْعِ الْقَناةِ، وَ خَطَلِ الْاراءِ وَ زَلَلِ الْاَهْواءِ، وَ بِئْسَ ما قَدَّمَتْ لَهُمْ اَنْفُسُهُمْ اَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ، وَ فِی الْعَذابِ هُمْ خالِدُونَ، لا جَرَمَ لَقَدْ قَلَّدَتْهُمْ رِبْقَتُها وَ حَمَّلَتْهُمْ اَوْقَتُها، وَ شَنَّنَتْ عَلَیْهِمْ عارَتُها، فَجِدْعاً وَ عَقْراً وَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمینَ.**   
**وَ یْحَهُمْ اَنَّى زَحْزِحُوها عَنْ رَواسِی الرِّسالَةِ وَ قَواعِدِ النُّبُوَّةِ وَ الدِّلالَةِ، وَ مَهْبِطِ الرُّوحِ الْاَمینِ وَ الطِّبّینِ بِاُمُورِالدُّنْیا وَ الدّینِ، اَلا ذلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبینُ، وَ مَا الَّذى نَقِمُوا مِنْ اَبِی‏الْحَسَنِ عَلَیْهِ‏السَّلامُ، نَقِمُوا وَاللَّهِ مِنْهُ نَکیرَ سَیْفِهِ، وَ قِلَّةَ مُبالاتِهِ لِحَتْفِهِ، وَ شِدَّةَ وَ طْأَتِهِ، وَ نَکالَ وَقْعَتِهِ، وَ تَنَمُّرَهُ فی ذاتِ اللَّهِ.**   
**وَ تَا للَّهِ لَوْ مالُوا عَنِ الْمَحَجَّةِ اللاَّئِحَةِ، وَ زالُوا عَنْ قَبُولِ الْحُجَّةِ الْواضِحَةِ لَرَدَّهُمْ اِلَیْها وَ حَمَلَهُمْ عَلَیْها،وَ لَسارَ بِهِمْ سَیْراً سُجُحاً، لایَکْلَمُ خُشاشُهُ، وَ لا یَکِلُّ سائِرُهُ، وَ لا یَمِلُّ راکِبُهُ، وَ لَاَوْرَدَهُمْ مَنْهَلاً نَمیراً صافِیاً رَوِیّاً، تَطْفَحُ ضِفَّتاهُ وَ لا یَتَرَنَّقُ جانِباهُ، وَ لَاَ صْدَرَهُمْ بِطاناً وَ نَصَحَ لَهُمْ سِرّاً وَ اِعْلاناً.**   
**بخدا سوگند صبح کردم در حالى که نسبت به دنیاى شما بى‏میل و نسبت به مردان شما ناراحتم، آنان را از دهان خویش بدور افکنده، و بعد از شناخت حالشان به آنان بغض ورزیدم، پس چه زشت است کندى شمشیرها و سستى بعد از تلاش و سر بر سنگ خارا زدن، و شکاف نیزه‏ها وفساد آراء و انحراف انگیزه‏ها، و چه زشت است ذخیره‏هائى که پیش فرستادند، و خداوند بر آنان خشم گرفته و در عذاب جاودانه خواهند بود، بدون شک مسئولیت این عمل بعهده­­­­­­­­ی ایشان بود و سنگینى آن بدوششان است، و ننگ و عار دامن گیرشان مى‏گردد، پس این شتر بینى‏بریده و زخم‏خورده باشد، و گروه ستمکاران از رحمت الهى بدورند.**   
**واى بر آنان، چگونه خلافت را از مواضع ثابت و بنیانهاى نبوت و ارشاد، و محل هبوط جبرئیل، و آگاهان به امور دین و دنیا دور ساختند، آگاه باشید که این زیان بزرگى است، و چه عیبى از على علیه‏السلام گرفتند، بخدا سوگند عیب او شمشیر بَرّانش، و بى‏اعتنائى به مرگ، و شدّت برخوردش، و عقوبت دردناکش، و اینکه غضبش در راه رضاى الهى بود.**   
**بخدا سوگند اگر از راه روشن بدور رفته، و از پذیرش طریق مستقیم کناره مى‏گرفتند، آنان را بسوى آن آورده و بر آن وامى‏داشت، و به سهولت براهشان مى‏برد، و این شتر را سالم به مقصد مى‏رساند، که راهبرش را دچار زحمت نکند و سواره‏اش را ملول نگرداند، و آنان را به محل آب خوردنى مى‏رساند، که آبش صاف و فراوان بوده و از آن لبریز باشد و هرگز کدر نگردد، و ایشان را از آنجا سیراب بیرون مى‏آورد، و در پنهان و آشکار برایشان ناصح بود.**   
**وَ لَمْ یَکُنْ یَتَحَلَّى مِنَ الدُّنْیا بِطائِلٍ، وَ لا یَحْظی مِنْها بِنائِلٍ، غَیْرَ رَىِّ النَّاهِلِ وَ شَبْعَةِ الْکافِلِ، وَ لَبانَ لَهُمُ الزَّاهِدُ مِنَ الرَّاغِبِ وَ الصَّادِقُ مِنَ الْکاذِبِ.**   
**وَ لَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُرى امَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکات ٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْاَرْضِ وَ لکِنْ کَذَّبُوا فَاَخَذْناهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ، وَ الَّذینَ ظَلَمُوا مِنْ هؤُلاءِ سَیُصیبُهُمْ سَیِّئاتُ ما کَسَبُوا وَ ما هُمْ بِمُعْجِزینَ.**   
**اَلا هَلُمَّ فَاسْمَعْ، وَ ما عِشْتَ اَراکَ الدَّهْرَ عَجَباً، وَ اِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ، لَیْتَ شِعْرى اِلى اَىِّ سِنادٍ اسْتَنَدوُا، وَ اِلى اَىِّ عِمادٍ اِعْتَمَدُوا، وَ بِاَیَّةِ عُرْوَةٍ تَمَسَّکُوا، وَ عَلی اَیَّةِ ذُرِّیَّةٍ اَقْدَمُوا وَاحْتَنَکُوا؟ لَبِئْسَ الْمَوْلى وَ لَبِئْسَ الْعَشیرُ، وَبِئْسَ لِلظَّالِمینَ بَدَلاً.**   
**اِسْتَبْدَلوُا وَاللَّهِ الذَّنابی بِالْقَوادِمِ، وَالْعَجُزَ بِالْکاهِلِ، فَرَغْماً لِمُعاطِسِ قَوْمٍ یَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً، اَلا اِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لکِنْ لا یَشْعُرُونَ، وَیْحَهُمْ اَفَمَنْ یَهْدى اِلى الْحَقِّ اَحَقُّ اَنْ یُتَّبَعَ اَمَّنْ لاَیهِدّى اِلاَّ اَنْ یُهْدى، فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ.**   
**اگر او در محل خلافت مى‏نشست هرگز ثروت دنیوى براى خود قرار نمى‏داد، و از آن بهره­­ی فراوانى برنمى‏داشت، جز به اندازه فرونشاندن تشنگى و رفع گرسنگى، و به ایشان مى‏شناساند تا بین زاهد و دنیاپرست، و راستگو و دروغگو تشخیص دهند. و اگر ملّتها ایمان آورده و تقوى پیشه کنند برکات آسمان و زمین را بر آنان فرومى‏ریختیم، ولکن آیات الهى را تکذیب کردند و از اینرو آنان را در برابر آنچه انجام دادند گرفتار ساختیم، و کسانى که از این گروه ستم نمودند نتایج زشتى کارشان بزودى دامن گیرشان شده و هرگز بر ما غالب و پیروز نخواهند شد.**   
**آگاه باش، بیا و بشنو، هرچه زندگى کنى روزگار ،عجائبى را به تو نشان خواهد داد، و اگر تعجب کنى، گفتار اینان تعجب‏آور است، اى کاش مى‏دانستم که به چه پناهگاهى پناهنده شده، و به کدام ستونى تکیه داده، و بر کدام فرزندانى تجاوز نموده و استیلا جسته‏اند؟ چه بد رهبر و دوستى را انتخاب کرده‏اند، و براى ستمکاران بد بدلى است.**   
**بخدا سوگند، بجاى پرهاى بزرگ روى بال، دم را انتخاب، و بجاى پشت، دم را برگزیدند، ذلیل گردد قومى که مى‏پندارد با این اعمال کار خوبى انجام داده است، بدانید که اینان فاسدند اما نمى‏دانند، واى بر اینان، آیا کسى که هدایت یافته سزاوار پیروى است، یا کسى که هدایت نیافته و نیازمند هدایت است، واى بر شما چگونه حکم مى‏کنید.**   
**َما لَعَمْرى لَقَدْ لَقَحَتْ، فَنَظِرَةٌ رَیْثَما تُنْتِجُ ثُمَّ احْتَلِبُوا مِلْاَ الْقَعْبِ دَماً عَبیطاً وَ ذِعافاً مُبیداً، هُنالِکَ یَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ وَ یَعْرِفُ التَّالُونَ غِبَّ ما اَسَّسَّ الْاَوَّلُونَ، ثُمَّ طیبُوا عَنْ دُنْیاکُمْ اَنْفُساً وَاطْمَئِنُّوا لِلْفِتْنَةِ جاشاً، وَ اَبْشِرُوا بِسَیْفٍ صَارمٍ وَ سَطْوَةٍ مَعْتَدٍ غاشِمٍ، وَ بِهَرَجٍ شامِلٍ، وَ اسْتِبْدادٍ مِنَ الظَّالِمینَ، یَدَعُ فَیْئَکُمْ زَهیداً، وَ جَمْعَکُمْ حَصیداً، فَیا حَسْرَتا لَکُمْ، وَ اَنَّى بِکُمْ وَ قَدْ عُمِّیَتْ عَلَیْکُمْ، اَنُلْزِمُکُمُوها وَ اَنْتُمْ لَها کارِهُونَ.**   
**قال سوید بن غفلة: فأعادت النساء قولها علیهاالسلام على رجالهنّ، فجاء الیها قوم من المهاجرین و الانصار معتذرین، و قالوا: یا سیدة النساء لو کان أبوالحسن ذکر لنا هذا الامر قبل أن یبرم العهد و یحکم العقد لما عدلنا عنه الى غیره.**   
**فقالت علیهاالسلام: اِلَیْکُمْ عَنّى، فَلا عُذْرَ بَعْدَ تَعْذیرِکُمْ، وَ لا اَمْرَ بَعْدَ تَقْصیرِکُمْ.**   
  
**بجان خودم سوگند، نطفه این فساد بسته شد، در انتظار باشید تا این مرض فساد در پیکر جامعه منتشر شود، آنگاه از پستان شیر، خون تازه و زهرى هلاک‏کننده بدوشید، در اینجاست که رهپیمایان راه باطل زیانکار شده، و آیندگان عاقبت اعمال گذشتگان را مى‏یابند، آنگاه جانتان با دنیایتان، و قلبتان با فتنه‏ها آرام مى‏گیرد، و بشارت باد شما را به شمشیرهاى کشیده و حمله متجاوز ستمکار، و به هرج و مرج عمومى و استبداد زورگویان، که حقوقتان را اندک داده و اجتماع شما را بوسیله شمشیرهایش درو خواهد کرد، پس حسرت بر شما باد که کارتان به کجا مى‏رسد، آیا من مى‏توانم شما را به کارى وادارم که از آن روى گردانید.**   
**سوید بن غفله گوید: زنان سخنان آن حضرت را براى شوهرانشان بازگو کردند، گروهى از مهاجرین و انصار براى عذرخواهى نزد ایشان آمده و گفتند: اى سرور زنان، اگر حضرت على علیه‏السلام این مطالب را قبل از بیعت با ابوبکر برایمان مى‏گفت کسى را بر او ترجیح نمى‏دادیم. آن حضرت فرمود: از نزدم دور شوید، بعد از ارتکاب گناه و سهل‏انگارى، عذرخواهى براى شما مفهومى ندارد.**

.

**بررسی قسمتی از خطبه ی حضرت زهرا سلام الله علیها**

     حضرت زهرا سلام الله علیها طبق قول شیعه در سن هجده سالگی، و طبق قول سنی در سن بیست و هشت سالگی از دنیا رفتند و شهید شدند. حضرت صدّیقه ی طاهره پس از غصب فدک در مسجد خطبه ایراد فرمودند، و پس از بازگشت حضرت از مسجد فرازهایی از این خطبه به گوش همه ی اهل مدینه رسید. زنان مهاجر و انصار جمع شدند و به عنوان عیادت خدمت حضرت رسیدند(زیرا بر اثر صدمات فراوانی که به وارد شده بود به شدّت مجروح شده بودند). زنان مدینه از ایشان پرسیدند ای دختر رسول خدا چگونه صبح کردی؟(حال شما چگونه است؟)حضرت زهرا ـ سلام الله علیها ـ  در بستر در پاسخ به آنان خطبه ای ایراد فرمودند:

     ایشان پس از حمد و ثنای الهی و صلوات فرمودند:

صبح نمودم به خدا قسم در حالیکه دنیای شما را ناخوش و ناپسند دارم، و مردهای شما را دشمن دارد، بعد از آنکه به محک امتحان در آوردم با آنها دشمنی ورزیدم ...پس از آن حضرت از خدا آرزوی مرگ کردند، سپس از دنیا رفتند.

  مرگ طبیعی برای زن جوان در این سنین عجیب است و نیازمند علتی خاص می باشد. اما چرا ـ طبق فرمایش حضرت ـ زنی جوان در این سن و سال ـ چه 18 سالگی چه 28 سالگی ـ از خداوند طلب مرگ می کند و از زندگی بیزار می شود، حال آنکه این بانو کودکانی خردسال نیز داشتند و طبعاً این کودکان نیازمند مادر خود بودند؟!

    آیا بر اثر ضیق معیشت بوده؟!

بارها در تاریخ دیده ایم نه تنها خود حضرت بلکه کودکان خردسالشان حتی تا سه روز هیچ چیز جز آب نخورده اند و طعام خود را در راه رضای خدا انفاق کرده اند. در عین حال راضی به رضای خداوند بوده و هیچ نگفته اند.

     آیا بر اثر خواسته و حاجتی بوده که ایشان از خداوند می خواستند و خدا به ایشان نداده است؟!

طبق نقل شیعه و سنی ،پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم درباره ی حضرت زهرا سلام الله علیها فرموده اند:

**ان الله یغضب لغضب فاطمه و یرضی لرضاها**.

یعنی خداوند به رضای حضرت زهرا سلام الله علیها راضی می شود و رضای خدا، رضای حضرت زهرا سلام الله علیها و رضای حضرت، رضای خداوند است.

     پس چه امری باعث شده حضرت زهرا سلام الله علیها از دنیا سیر شده و آرزوی مرگ کنند؟! علت آنرا از ادامه ی خطبه ی خود حضرت جویا میشویم :

**و ما الذی نقموا من ابی الحسن نقموا منه و الله نکیر سیفه وقلّة مبالاته بحتفه و شدة وطأه و نکال وقعته و تنمره فی ذات الله عزّ و جل و تا الله لو مالوا عن المحجّة اللائحة و زالوا عن قبول الحجّة الواضحة لردهم الیها و حملهم علیها و....**

به خدا قسم اگر امر خلافت را در دست علی نهاده بودند هرکس از راه راست منحرف می شد علی او را به راه راست می آورد و اگر از حجت واضحه روی برمی گرداندند علی آنها را به سوی آن حجت باز می گردانید وبا نرمی و مدارا و سهولت مردم را به راه راست سیر میداد

     ...پس از بیان نتیجه امامت حضرت فاطمه سلام الله علیها در ادامه این آیه را تلاوت فرمودند:

**أَفَمَن یَهْدِی إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن یُتَّبَعَ أَمَّن لاَّ یَهِدِّیَ إِلاَّ أَن یُهْدَى فَمَا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ** (سوره یونس آیۀ 35)

آیا کسى که دیگران را هدایت به سوى حق مى‏کند براى پیروى شایسته ‏تر است‏، یا آن کس که خود هدایت نمى‏شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه مى‏شود، چگونه داورى و حکم مى‏کنید؟!

     منظور حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها از خواندن این آیه چیست و درسی که ما باید از آن بگیریم چیست؟!

     وقتی خطبه تمام شد، زنان حرفهای حضرت را به مردان خویش گفتند، و گفتند که حضرت آنان را نفرین کرده است، زیرا آنان می بینند حقّ دختر پیامبرشان را غصب میکنند، اما هیچ نمی کنند، سکوت می کنند، حتی تأیید هم می کنند. مردان مهاجر و انصار برای معذرت خواهی از آن مخدّره خدمتشان شرفیاب شدند و عرض کردند : ای سیّده زنان اگر این امر را علی علیه السلام زود تر به ما تذکر می داد، پیش از آنکه عهد ببندیم و با ابوبکر بیعت کنیم، البته از علی علیه السلام به دیگری عدول نمی نمودیم .

دختر پیامبر ما شرمنده ایم از آنچه انجام دادیم و راستی امامت سزاوار علی است اما حیف که او دیر آمد!!..

     علی دیر آمد؟!!..

    اگر فردی وجود داشته باشدکه استحقاق ریاست یک کارخانه را داشته باشد (واین کارخانه به گونه ای است که اگر کسی دکمه ای را اشتباه فشار دهد، صدمات فراوانی به آن وارد می شود.) با این وجود کسی که هیچ آگاهی از اداره امور کارخانه ندارد و هیچ علمی درباره آنچه تولید می شود و چگونگی تولید آن ندارد، زودتر از او بیاید وریاست کارخانه را تصاحب کند، عقلاً مردم چه باید بگویند؟ آیا باید بگویند این فردی که لیاقت و شایستگی و علم لازم را برای اداره کارخانه ندارد، باید ریاست کند وسزاوار این امر شود، فقط به خاطر اینکه زودتر آمده است؟! یا باید اورا بیرون کنند و بگویند برو و بگذار که دیگری که لیاقت تصدی امور را دارد ریاست کند! عقل چه حکم میکند؟؟!

مردان مدینه گفتند حیف که علی دیر آمد ! جای علی در سقیفه ی بنی ساعده خالی بود اگر او می آمد و امامتش را اثبات می کرد، سخنانی که شما گفتید می گفت، قطعاً ما زیربار ابوبکر نمی رفتیم. حالا این کاریست که شده عفو بفرمایید.

عجب؟؟!! در کدامیک از کارخانه ها و ادارات بشر راضی میشود که کسی که وارد نیست چون زودتر آمده متصدّی امور شود و کسی که متخصص است چون دیرتر آمده محروم بماند!

    اگر ما کاری به انتخاب الهی امیرالمؤمنین علیه السلام نداشته باشیم وفقط با توجه به این حرف که علی سزاوار است اما حیف که دیر آمد اکتفا کنیم(این حرف را ابن قتیبه سنی در الامامة و السیاسة و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه نقل کرده اند که وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام تشریف آوردند و با همه ی مردم سخن گفتند مردم به حضرت گفتند یا علی حیف که دیر آمدی) معنی این حرف چیست؟ یعنی سزاوار نبودی و دیر آمدی؟ یا نه معنی آن این است که تو اهلیت خلافت داری و سزاوار هستی، اما حیف دیر آمدی. یعنی ما قبول داریم شما سزاوار هستید اما چون دیرتر آمدید کاررا به نااهل می سپاریم یعنی حکومت را به یک فرد بی لیاقت نااهل می سپاریم.

     در اسلام چهار چیز از اهمیت بالایی برخوردارند، یکی مال مسلمانان است. اموال آنان آنقدر حائز اهمیت است که اگر فردی در ساختن یک ساختمان چند طبقه، چیزی را مثل یک تیر آهن یا سیم، بدون اجازه و به طور غصبی بکار ببرد اگر درپایان کار صاحب اصلی آن شئ، مالش را طلب کند، باید به او پس دهد. غاصب مال میتواند به او بگوید اگر بخواهم مال شما را پس دهم یا به کل ساختمان یا به قسمت اعظمش خسارات فراوانی وارد می شود، پس من پول آنرا به شما پس می دهم . اگر صاحب مال نپذیرفت، ممکن است غاصب مال بگوید: مثل آنرا به شما می دهم! باز اگر او نپذیرد ، حکم شرعی اش این است که کل ساختمان را خراب کند و آن شئ را در آورد و به صاحب مال پس بدهد!!.

اینچنین احکام عجیب و کوبنده ای در اسلام درمورد مال مسلمانان و جان مسلمانان، ناموس مسلمانان و آبروی مسلمانان فراوان است.

     اگر کسی به ناموس کسی تعدی کند، به او ظلم کرده. همچنین اگر به مال و آبرو و جان کسی تعدّی کند، به آن فرد مسلمان ظلم کرده است. هر فرد مسلمان مسئول حفظ جان و مال و ناموس و آبروی خود است. دریک خانواده ی مسلمان سرپرست خانواده باید خانواده را از ظلم به جان و مال و ناموس و آبروی خانواده، محافظت کند.

یک جامعه ی اسلامی متشکل از تعداد زیادی خانواده است از مسلمانان. در واقع خانواده ای بزرگ که از خانواده های کوچکتر تشکیل شده است و حکومت، سرپرست این خانواده بزرگ است. او حافظ جان و مال و آبرو و ناموس مسلمانان آن جامعه است و این چهار امر مهم تماماً بدست حکومت سپرده می شود. و اگر حکومت بدست افراد نااهل بیفتد، تمام جامعه تباه خواهد شد. اگر کسانی که این رئیس ِحکومت نا اهل را انتخاب کرده اند خود بگویند: میدانیم که رأس این حکومت نااهل است، اما چون زودتر آمده حکومت را به او سپردیم . حتی خود آن فرد نالایق اعتراف به عدم توانایی و لیاقت خود کند و بگوید که کسی که لایق است در جامعه هست ، می دانید یعنی چه ؟! یعنی تباه کردن کل جامعه مسلمین،  یعنی تباه کردن جان مسلمین، یعنی تباه کردن آبروی مسلمانان، ناموس مسلمانان، اموال مسلمانان. این کار سپردن کلید ِرمز به دزد است. غصب حکومت یعنی غصب همه ی اموال جامعه، یعنی غصب آبرو وحیثیت همه ی جامعه. پس این چهار امر باید به کسی داده شود که حافظ اینها باشد نه با حماقت خود از بین برنده ی اینها.

     حال طبق آیه ی شریفه ای که حضرت زهرا  سلام الله علیها در خطبه شان به زنان مدینه ایراد فرمودند عقل را قاضی قرار دهیم ببینیم کیست که راهنمای به سوی حق است و باطل هم نمی گوید هرچه بگوید نیز همه حق است؟

     طبق نقل همۀ مورّخین این فرد کسی است که پیامبر دربارۀ ایشان فرمودند:

**علی مع الحق و الحق مع علی یدور حیث ما دار علی**

علی با حق است و حق با علی است ، حق می گردد آنگونه که علی می گردد.

     اما چه کسی جای او بر مسند خلافت نشسته ؟

   کسی که هفتاد بار گفته: "**لو لا علی لهلک عمر**" اگر علی نبود من عمر هلاک شده بودم .

حمیدی در جمع بین صحیحین در مسند عمّار یاسر آورده که:

 مردی در زمان خلافت عمر به نزد او آمده گفت: احتیاج به غسل داشتم اما آبی برای غسل نبود، نمی دانم چه باید می کردم ؟ عمر گفت: هرگاه آب نیابی نماز نخوان. عمار یاسر حاضر بود. گفت: ای عمر مگر یادت نیست که در فلان سفر من و تو به طور اتفاقی احتیاج به غسل پیدا کردیم و آب نبود. تو نماز نخواندی و من چون گمان کردم که تیمم بجای غسل است باید همه ی بدن را به خاک رسانید، در خاک غلطیدم و نماز خواندم، وقتی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمدیم تبسم نموده فرمود: یا عمار در تیمم همین قدر بس است که دستها را بر زمین بزنند و باهر دو کف دست پیشانی را و بعد از آن با کف دست چپ، پشت دست راست را وبا کف دست راست پشت دست چپ را مسح نمایند. وقتی عمار این حکایت را نقل کرد، عمر گفت: عمار از خدا بترس.

 در حالیکه در قرآن فرموده:

 "**فَلم تَجِدوا ماء فتیمّموا صَعیداً طَیِّباً**" (سوره نساء آیۀ 43) یعنی اگر آب [براى غسل یا وضو] نیابید، با خاک پاکى تیمم کنید!

و از رسول خدا نیز شنیده که اگر آب نباشد، تیمم به جای آب باید کرد.

     پس دو نفر وجود دارند:

 یکی به مردم میگوید بیایید زیر بار امامت من بروید من کسی هستم که شما را به حق رهنمون میکنم و هیچ گاه از من باطلی صادر نمی شود و حرف باطلی شنیده نخواهد شد، و پیامبر نیز درباره ی او فرموده است: از حق جدا نمی شود.

اما دیگری می گوید بیایید پیش من چون در سقیفه به من رأی دادید.حال چه چیز بلد است؟ هیچ چیز! هر وقت هم که گیرکردم یکی دیگر باید مرا هدایت کند.(هر جا که گیر می کردند امیرالمؤمنین و اصحابشان به دادشان میرسیدند.)

قرآن می گوید این چه رقم قضاوت کردنی است که انسان به دنبال کسی برود که هیچ بلد نیست ، آنوقت آن کسی که هرگز از حق جدا نیست را رها کند؟!! "**فَمَا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ**"؟!!..

اما نتیجه ای که باید بگیریم :

هر انسان در زندگی خود تابع مرامی است، چه در زندگی فردی چه اجتماعی. و از این سه حالت خارج نیست:

1- تابع هیچ کس نیست بلکه طبق نظر و عقیده شخصی خود عمل می کند و انسان را آزاد می داند و هر چه عقلش تشخیص دهد همان را انجام می دهد.

2- یا اینکه به دنبال شخصی می رود و فکرش را به دیگری می سپارد. نظریات خودش را پیروی نمی کند، بلکه نظریات شخص دیگر را تبعیّت می کند و هر چه او گفت، عمل می کند. مثل درویش که به دنبال قطب خود است، یا سنی که به دنبال ابوبکر است، یا وهابی که به دنبال عبد الوهاب است و....

3- یکی هم افکارش را فقط و فقط به معصوم مطلق می سپارد. یعنی وقتی پذیرفت که در جامعه کسی هست اصلاً خطا نمی کند و باطلی از او سر نمی زند، و هرچه می گوید از جانب خداست، دیگر نه دنباله رو کس دیگری می شود و نه به افکار شخص اش عمل می کند؛ هرچه معصوم و حجت خدا گفت عمل می کند.

     از این سه راه کدام مطابق عقل و منطق است؟!

فردی که تابع هیچ کس نیست به شرطی می تواند ادعا کند که کاری که انجام می دهد درست است که هر آنچه تشخیص می دهد درست باشد، و بتواند تمام سؤالاتش را با دانش محدود خود حل کند. اما چنین تفکری باطل است. دلیل آن تجربیات خود انسان است. مثلاً انسان کاری می کند یا طرز فکری را می پذیرد و پس از سالها می فهمد اشتباه کرده است و خود میگوید :چه اشتباهی کردم اگر فلان کار را کرده بودم بهتر بود.

در حالت بعدی پذیرفتن نظر و عقیده شخصی دیگر و پیروی از اوست، و این روشن تر از قبلی مشخص است که اشتباه می باشد. زیرا وقتی هر فردی به تنهایی قادر نیست راه را تشخیص دهد، با توجه به اینکه خودش بهتر از هر کسی خودش را می شناسد به طریق اولی نباید به دنبال دیگری برود. بر چه اساسی زمام امور زندگی اش را به دست کسی بسپارد که از زوایای وجود او بی اطلاع است

در حالت سوم فرد دنبال کسی می رود که با حق است و حق با اوست و از حق جدا نمی شود، و کیست که می گوید من جزئیات و زوایای وجود افراد را می شناسم و قوانینی وضع کرده که مطابق منطق است و آنچه می گوید منتهی به سعادت می شود. اگر پذیرفتیم چنین کسی در جامعه وجود دارد، کدام انسان عاقل او را رها کرده و به سراغ دیگری می رود.

     آیا چنین شخصی در جامعه وجود دارد؟

بله او کسی است که همه ی امت پیامبرصلی الله علیه وآله و سلم از ایشان در باره ی او نقل کرده اند:

**علی مع الحق و الحق مع علی یدور حیث ما دار علی**

علی با حق است و حق با علی است ، حق می چرخد به دور علی. (محور و دار حق امیرالمؤمنین است.)

     آنچه باعث شده حضرت زهرا سلام الله علیها از مردم بیزار باشند و تمایلی به زندگی نداشته باشند در این است که این مردم آنقدر نادان هستند که نمی دانند با بودن امیرالمؤمنین دیگر ابوبکر و بلکه همه ی بشریت هیچ کاره اند.

برای کامل شدن مطلب از حضرت رسول صلی الله علیه وآله و سلم که آنرا خوارزمی سنی (اخطب خطباء خوارزم) نقل کرده بیان می کنیم:

**یا عمار علی مع الحق و الحق مع علی ...**

**...یا عمار لو سلک الناس کلهم وادیا و سلک علی علیه السلام وادیا آخر واسلک ما سلک علی و ده الناس بااجمعهم**

یعنی ای عمار اگر دیدی همه ی مردم از یک طرف رفتند و علی به تنهایی از یک طرف دیگر ، برو دنبال علی و همه را رها کن.

چرا؟ چون علی امیرالمؤمنین از حق جدا نمی شود. پس اگر همه ی مردم روبروی علی قرار گرفتند انسان می فهمد که همه اشتباه می کنند نه علی علیه السلام. چون حق با علی است و در جاییکه او آنجاست. و اگر کسی از علی جدا شد از حق جدا شده است.

      اما درس عملی که باید بگیریم چیست؟

ابتدا باید به افکارمان که مقدم بر اعمال است رجوع کنیم، سپس به سراغ اعمال و رفتارمان برویم و ببینیم ما خود را در افکار، عقاید، رفتار و عمل به امیرالمؤمنین علیه السلام سپرده ایم یا نه. و طرز زندگی ما علوی است یا نه؟! اگر این چنین هستیم،حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها از ما گله ندارند.

اما اگر امیرالمؤمنین علیه السلام را رها کرده ایم، و افکار و طرز تفکرمان را غرب و دیگران شکل می دهد، و اعمال ما را هوا و هوس تشکیل می دهد، امیرالمؤمنین علیه السلام در زندگی، عقاید و اعمال ما نقشی ندارد، همان گله را حضرت زهرا سلام الله علیها از ما نیز دارند.

     ما کسانی که باعث خانه نشینی امیرالمؤمنین علیه السلام شدند را نفرین می کنیم و بر آنها لعنت میفرستیم اما فکر نمی کنیم که خود ما مثل آنها هستیم.

     ما به امامت امیرالمؤمنین علیه السلام معتقد هستیم که چه نتیجه ای حاصل شود؟ که ایشان پیشوای ما شوند و ما پیروی ایشان . یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام امام من است که هرچه او بگوید و انجام دهد من انجام دهم و این معنای امام است. مثل نماز جماعت.

در یک نماز جماعت وقتی می گویند که فردی امام جماعت است و من مأموم او که اعمال من مطابق ایشان باشد. یعنی وقتی او رکوع میرود من رکوع روم، او سر از سجده برمی دارد، من سر از سجده بردارم، او قیام میکند، من قیام کنم. اما اگر امام جماعت در جائی بایستد و من بروم گوشۀ مسجد و امام جماعت به رکوع برود من به سجده بروم، او بنشیند و من بایستم و.... او برای خود نماز بخواند و من برای خود و حرکاتم مطابق امام جماعت نباشد چطور می توانم بگویم که بنده مأموم به این آقا و او امام جماعت من است.

     امام صادق علیه السلام فرمودند:"**انما انا امام من اطاعنی**"

یعنی من فقط امام کسی هستم که مطیع من باشد.

    در واقع معنای امامت نیز همین است و اگر افکار ما همان افکاری است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند، پس چرا به سرعت تحت تأثیر غرب و افکار غربی قرار می گیریم. و آنچه حکم الهی است مورد انتقاد قرار می دهیم و نمی پذیریم؟!

در هر صورت از حالا که ما جوان هستیم بیاییم و کاری کنیم. عقلمان را قاضی قرار دهیم و فکر کنیم آیا کسی هست که خدا و پیغمبر و همه ی عالم امضاء کرده اند که دراین بشر اشتباه راه ندارد به جز امیرالمؤمنین وائمه ی هداة مهدیین علیهم السلام. اگر پیدا کردیم به دنبالش برویم اما اگر پیدانکردیم درِ خانه ی امیرالمؤمنین علیه السلام را رها نکنیم و دنبال کس دیگری نرویم که اگر برویم همان گله ای که حضرت زهرا سلام الله علیها از آن مردم داشتند از ما نیز دارند. و همین امر سرّ ناراحتی و عدم آسایش حضرت زهرا سلام الله علیها بود که در این شرایط و در این سن به مردم گفتند: اف بر دنیای شما و من بیزارم از زندگی کردن در بین شما .

بیاییم با فرزند امیرالمومنین ، حضرت صاحب الزمان علیه السلام عهد و پیمان ببندیم که با ایشان خواهیم بود و از فرامینش اطاعت خواهیم کرد تا دل امام مهربان و مادر گرامیشان حضرت فاطمه سلام الله علیها را از خودمان راضی و خشنود نماییم.